‏

جلسه 811

سه شنبه 28/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استدلال به سنت بود بر حجیت خبر واحد.

عرض کردیم طوائفی از روایات هست که از اینها استفاده شده است حجیت خبر واحد.

طائفه اولی: طائفه ای بودند که در مقام علاج نسبت به خبرین متعارضین بودند.

مرحوم شیخ فرمود: آن اخبار علاجیه ای که ترجیح می دهد به صفات راوی، می گوید اگر راوی اعدل بود خبر او مقدم است، این نشان می دهد که فی الجمله این خبر حجت بوده لولاالتعارض، که حالا وقتی نوبت رسیده به تعارض ما مشکل پیدا کردیم. تعارض فرع بر مقتضی حجیت است فی حد ذاتهما.

پس این روایاتی که می گوید خذ بالخبر الاعدل، قبول داریم که در مقام بیان نیست که کدام خبر حجت فی حد ذاته هست، اما فی الجمله می فهمیم که ما داریم خبرهایی که فی حد ذاته حجتند حالا که تعارض کردند و تساقط می خواهند بکنند شارع آمده مشکل اینها را با اخبار علاجیه حل می کند. ونمی شود بگوئیم موضوع این اخبار علاجیه خبر قطعی الصدور است. خبر قطعی الصدور اگر تعارض کرد با یک خبر قطعی الصدور دیگر، که معنا ندارد بگوئیم ترجیح می دهیم آن خبری را که راوی اش اعدل است. ما که قطع به صدور این خبر داریم حال راوی آن اعدل باشد چه اهمیتی دارد برای ما؟ پس معلوم می شود موضوع خبر قطعی الصدور نیست.

مرحوم آقای خوئی پذیرفته است این مطلب مرحوم شیخ را.

آقای صدر اشکال می کند، می گوید خب شاید موضوع اخبار علاجیه خبر قطعی الصدور باشد. خب این کلام آقا صدر اگر نظر داشته باشد به کلام مرحوم شیخ این اشکال در آن مسامحه است. چون مرحوم شیخ توجه دارد، می گوید ترجیح به صفات راوی موضوعش نمی تواند خبر قطعی الصدور باشد. ولی ترجیح به مخالفت عامه یا ترجیح به موافقت کتاب، نه، او می تواند در مورد خبرین قطعی الصدور باشد.

سؤال وجواب: ما می خواهیم کلام مرحوم شیخ انصاری را توضیح بدهیم، عرض می کنیم اشکال به این طائفه اولی که بگوئیم اینها موضوعشان شاید خبر قطعی الصدور باشد، خب این اشکالی است که خود مرحوم شیخ توجه داشته ولذا گفته ترجیح به صفات راوی مد نظر ما هست.

مرحوم آقای خوئی اتفاقا در ذهنش هست که تمام مرحجات اینطورند که موضوعشان خبر قطعی الصدور نیست، چون می گوید بعید است تعارض بین دو خبر قطعی الصدور.

خب جناب آقای خوئی! چه بعدی دارد تعارض بین دو خبر قطعی الصدور؟ یعنی دو خبر موثوق الصدور با هم تعارض نمی کردند؟ چه بعدی دارد؟

ایشان می فرماید: در روایت دارد که یأتی عنکم الخبران او الحدیثان المتعارضان، یأتی عنکم ظاهرش این است که نقل غیر قطعی از شما به ما می رسد، نه اینکه ما قطع داریم که از شما دو خبر و دو حدیث صادر شده است، بلکه یأتی عنکم خبران متعارضان، پس این موردش خبر غیر قطعی الصدور است.

اقول: جناب آقای خوئی! این عبارت در مرفوعه زراره است، مرفوعه زراره که اعتبار ندارد. علاوه بر اینکه ما احتیاج نداریم به این یأتی عنکم استشهاد کنیم. مرفوعه زراره که ترجیح به صفات راوی را مطرح می کند، خذ بقول اعدلهما فی نفسک، آن بیان که روشن تر است که بگوئیم ترجیح به صفات راوی نمی تواند مختص بشود به خبر قطعی الصدور و اصلا موردش مورد خبر قطعی الصدور نیست. این جمله یأتی عنکم خبران او حدیثان متعارضان را شاهد بگیرید بر اینکه موضوع خبر قطعی الصدور نیست این فرمایش ناتمامی است. ولم یزل و لایزال یأتیک عنا ملک کریم بعمل قبیح فلایمنعک ذلک أن تحوطنا بنعمك و تتفضل علينا بآلائك‏، این خبر ظنی الصدور است؟ یأتیک عنا یعنی خبر می رسد. یأتی عنکم خبران متعارضان یعنی خبر می رسد، حالا خبر مفید وثوق است یا مفید وثوق نیست در یأتی عنکم خبران متعارضان مطرح نشده است. اختصاص ندارد این تعبیر به خبر ظنی الصدور.

سؤال وجواب: می دانم، خب وقتی می گوید اتانا عنک حدیث یا خبر، این حتما باید ظنی الصدور باشد؟ ممکن است این خبر مفید علم باشد. آن یأتیک عنا ملک کریم هم یعنی یأتیک عنا ملک کریم بخبر دیگر. به هر حال از نظر عرفی وقتی می گوئید به من خبری رسیده است آیا این معنایش این است که خبر مفید علم نیست؟ اگر بگوئیم خبر متواتر به ما رسیده است این غلط است؟ پس یأتی عنکم خبران أو حدیثان متعارضان اختصاص ندارد این تعبیر به خبر ظنی الصدور.

می گوئید اطلاق دارد، البته این را که آقای خوئی نفرموده ولی بعضی ها خواسته اند دفاع کنند از آقای خوئی که اطلاق دارد این تعبیر.

آن را که جواب داده اند که اخبار علاجیه که در مقام بیان حجیت خبر نیست، ما فی الجمله می فهمیم از اخبار علاجیه که یک خبرهای حجیتی داریم که نوبت می رسد به تعارضشان. شاید مورد یأتی عنکم خبران متعارضان که ظاهرش این است که فی حد ذاته هر کدام حجتند آن خبر مفید علم باشد.

خلاصه عرض ما این است: اخبار علاجیه آنی که ترجیح می دهد به صفات راوی، حق با مرحوم شیخ است، این می فهماند که خبر غیر مفید علم را دارد مطرح می کند، خبر ظنی را دارد مطرح می کند، معلوم می شود خبر ظنی فی الجمله حجت است.

ولی ما ترجیح به صفات راوی را قبول نداریم. چرا؟ چون یا دلیل مرفوعه زراره است که لااعتبار بسندها. غوالی اللئالی نقل می کند از علامه حلی که مرفوعا از زراره نقل کرده است عن الباقر علیه السلام، ودر کتب علامه هم اصلا پیدا نشده است این حدیث.

می ماند مقبوله عمر بن حنظله که او هم ترجیح به صفات را مطرح کرد، الحکم ما حکم به اعدلهما. خب آن مربوط به صفات قاضی است. دو قاضی در یک مرافعه ای اختلاف کردند، عمر بن حنظله می گوید که اختلفا و کلاهما اختلفا فی حدیثکم، این دو قاضی هم هر کدام دلیلش را یک حدیثی از شما قرار داده است. اما می فرماید: الحکم ما حکم به، یعنی القضاء ما قضی به اعدل القاضیین و افقههما و اورعهما و اصدقهما فی الحدیث. ما بیائیم تعدی کنیم از ترجیح به صفات قاضی به ترجیح به صفات راوی؟ چه وجهی دارد. اصلا اگر بخواهیم تعدی کنیم خلاف سیره فقهاء هست که در ترجیح به صفات راوی نمی آیند سراغ راوی اخیر. می روند سراغ راوی اول. مثلا زراره حدیثش با حدیث یک شخص آخری تعارض کرد می گویند که خب زراره افقه است ولو راوی خبر زراره شیخ طوسی است راوی آن خبر دیگر یک عالم دیگری است. نگاه نمی کنند به آن راوی اخیر، نگاه می کنند به آن راوی مباشر از امام. در حالی که مقبوله عمر بن حنظله آن قاضی ای را مطرح می کند که اگر بخواهیم معامله راوی با او بکنیم می شود راوی اخیر. چون ممکن است آن قاضی مستندش یک خبری باشد که از امام مستقیم نشنیده است بلکه با واسطه نقل می کند، اما امام فرمود صفات این قاضی را بروید ملاحظه کنید. شما اگر بخواهید مقبوله عمر بن حنظله را معیار قرار بدهید الغاء خصوصیت کنید بگوئید این دلیل بر این است که ترجیح به صفات راوی مورد امضاء شارع است. خب در این مقبوله ترجیح به صفات قاضی بود که این آخرین سلسله است، این قاضی چه بسا حدیثی را با واسطه از امام علیه السلام نقل کرده است، در حالی که ترجیح به صفات راوی که می دهند هم فقهایی که ملتزمند به این ترجیح به صفات راوی و هم ظهور عرفی اش این است که راوی اخیر را نگاه نمی کنند. راوی مباشر از امام را نگاه می کنند یا لااقل کل سلسه سند را نگاه می کنند، نه اینکه فقط بیایند راوی اخیر را نگاه کنند ببینند افقه هست یا افقه نیست. در حالی که در مقبوله عمر بن حنظله فقط آن اخیر را که قاضی بود صفاتش را مد نظر قرار داد، ونه آن واسطه ای که چه بسا میان این قاضی و امام بوده که راوی مباشر از امام می شود. الحکم ما حکم به افقههما، چه بسا این افقه القاضیین مستندش یک حدیثی است که اگر راوی مباشر آن حدیث را از امام نگاه کنیم افقه نیست. آن قاضی دیگری که غیر افقه است اتفاقا مستندش یک حدیثی است که یک راوی افقه از امام نقل می کند. خب اینجا امام نفرمود بروید سراغ آن راوی مباشر از امام ببینید کدامها افقه اند، نه، همین دو قاضی را حساب کنید. این قاضی افقه است الحکم ما حکم به افقههما ولو مستندش یک حدیثی است که یک راوی غیر افقه از امام نقل می کند، قضاء این قاضی مقدم است بر قضاء آن قاضی دوم که غیر افقه است ولو مستندش یک خبری باشد که یک فرد افقهی مثل زراره از امام نقل کرده باشد. مقتضای اطلاق مقبوله عمر بن حنظله این است، پس چه جور شما می گوئید این مربوط می شود به ترجیح به صفات راوی؟ چه جور الغاء خصوصیت بکنیم؟ مفاد این روایت این است که الحکم یعنی القضاء ما قضی به اعدلهما یعنی اعدل القاضیین.

بله بعدش که عمر بن حنظله می گوید یابن رسول الله هر دو قاضی مساوی اند از حیث عدالت، فقاهت، صداقت، ورع، بعد امام فرمود ینظر الی ما کان من روایتهم عنا، حالا دیگه نگاه کنید به مستند این دو قاضی، بعد فرمود المجمع علیه بین اصحابک یؤخذ به. قلت کلاهما مشهوران، قال ما وافق الکتاب فیؤخذ به. باز ادامه پیدا کرد که هر دو موافق کتابند، فرمود ما خالف العامة ففیه الرشاد. مرجح را برد روی مستند که حدیث بود. از آن به بعد ما قبول داریم که ترجیح در حدیثین متعارضین هم می آید. اما دیگر در آن حدیثین متعارضین دیگر صفات راوی در مقبوله عمر بن حنظله مطرح نشده است. پس ترجیح به صفات راوی اساسی ندارد در باب تعارض خبرین.

البته ما مقبوله عمر بن حنظله را قبول داریم، مثل آقای خوئی اشکال نمی کنیم که سندش معتبر نیست. ما می گوئیم عمر بن حنظله ثقه است، چون یزید بن خلیفه از امام رضا علیه السلام نقل کرده که خدمت امام عرض کردم إن عمر بن حنظله اتاک عنّا بوقت، قال اذا لایکذب علینا، اگر عمر بن حنظله راجع به وقت نماز حدیثی از ما نقل کند او به ما دروغ نمی بندد. یزید بن خلیفه راوی این حدیث هم ثقه است، چون صفوان در موارد متعددی از یزید بن خلیفه حدیث نقل کرده است و مشایخ صفوان به نظر ما ثقاتند، شیخ در عده می گوید صفوان و بزنظی و ابن ابی عمیر ممن عرفوا بأنهم لایرون و لایرسلون الا عن ثقة. پس این یزید بن خلیفه می شود ثقه می شود چون از مشایخ صفوان است، و یزید بن خلیفه هم حدیث نقل می کند راجع به ثقه بودن عمر بن حنظله لذا مشکل حدیث حل می شود. ولی این حدیث مربوط به ترجیح به صفات راوی نیست.

آن مرجحی که سند تام دارد دو تا مرجح است، یکی ترجیح به موافقت کتاب و دوم ترجیح به مخالفت عامه. و اینها هم که اشکال ندارد که موضوعش تعارض خبرینی باشند که مفید وثوق به صدورند. دو تا خبری که مفید وثوق به صدورند و حجت فی حد ذاته هستند اگر تعارض کردند ترجیح می دهیم به موافقت کتاب یا به مخالفت عامه.

می ماند آن دو روایتی که مرحوم شیخ مطرح فرمود: یکی روایت ابن ابی جهم بود، که در روایت ابن ابی جهم اینجور آمده است: قلت يجيئنا الرجلان و كلاهما ثقة بحديثين مختلفين فلا نعلم أيهما الحق‏؟ قال إذا لم تعلم فموسع عليك بأيهما أخذت.

خب این سندش ضعیف است مرسله است، ولی اگر ضعف سند را مطرح نکنید انصاف این است که از این روایت ابن ابی جهم استفاده می شود حجیت خبر ثقه. بلکه استفاده می شود جیت خبر ثقه مطلقا. اینکه مرحوم شیخ فرمود اطلاق استفاده نمی شود، نخیر، اطلاق استفاده می شود. چرا؟ برای اینکه ظاهر این روایت ابن ابی جهم این است که وقتی می گوید دو نفر خبر می آورند دو حدیث مختلف را برای ما، یکی این حدیث ویکی هم حدیث معارض او را و هر دو ثقه اند، امام می فرماید که آزادی هر کدام را اخذ کنی و عمل کنی مانعی ندارد. خب این ظاهرش این است که تمام الموضوع برای این حکم خبر ثقه است، چون وقتی می گوید و کلاهما ثقة می خواهد موضوع حجیت خبر را بگوید در اینجا محقق است و موضوع حجیت خبر وثاقت راوی است. ظاهرش این است.

یا آن روایت حارث بن المغیرة که او هم ضعیف السند است: إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیک حتی تری القائم. این هم ظاهرش همین است، ظاهرش این است که وثاقت راوی کافی است برای این حکم به حجیت.

اصلا بالاتر عرض کنم، ما دیدیم آقای خوئی هم دارد این روایت حارث بن المغیرة را معتقدیم اختصاص به باب تعارض ندارد. چون می گوید إذا سمعت من اصحابک الحدیث، نمی گوید إذا سمعت من اصحابک حدیثین مختلفین، إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة فموسع علیک حتی تری القائم. فرض نکرده خبرین و حدیثین متعارضین است. اگر از اصحابت حدیثی بشنوی و تمام روات این حدیث ثقه باشند آزادی به این حدیث عمل کنی تا ظهور حجت. بعد از ظهور حجت سلام الله علیه دیگر چه بسا حجیت این اخبار ثقات الغاء بشود دیگر امام معصوم سلام الله علیه و جعلنا لتراب مقدمه الفداء با نص قطعی احکام را به مردم ابلاغ کنند. ولذا ما می گوئیم این روایت می تواند دلیل بر حجیت خبر ثقه باشد مطلقا. ولی ضعیف السند است، صحیح السند هم بود که قطعی الصدور نبود لذا می شد استدلال به خبر واحد بر حجیت خبر واحد، می شد دوری. منتهی در این لیست می آید، در این لیست روایات که تواتر اجمالی را برایمان ببینیم فراهم می کند یا نه این هم در آن لیست می آید و یکی از آن روایات می شود.

بعضی ها گفته اند نه، این روایت همینطوری که مرحوم شیخ فرموده راجع به خبرین متعارضین است. آقای صدر در بحث خبرین متعارضین یک نکته ای می گوید، می گوید این روایت اگر نمی خواست خبرین متعارضین را بگوید چرا گفت و کلهم ثقة؟ این کلهم نشان می دهد نظر دارد به دو تا حدیث می گوید کلهم ثقة، یعنی هم راوی این حدیث ثقه است و هم راوی آن حدیث معارض. بعد هم می گوید اگر بنا بود بحث حجیت خبر ثقه باشد چرا تا زمان ظهور حضرت حجت سلام الله علیه خبر ثقه حجت است، بلکه الی یوم القیامة خبر ثقه حجت است.

می گوئیم خب اینکه الی یوم القیامة خبر ثقه حجت است اینکه توقع زیادی است، خب شاید بعد از ظهور حضرت حجت سلام الله علیه الغاء بشود حجیت خبر ثقه در احکام، دیگر آنجا نص قطعی از امام معصوم بیاید. واقعا این حجیت این اخبار ثقات به نظر شما از باب اضطرار نیست؟ شاید از باب اضطرار باشد چه می دانیم. وقتی امام تشریف آورد باب علم منفتح بشود دیگر خیلی از این بحثها جمع بشود باب علم منفتح بشود همه راحت بشوند.

شما می گوئید چرا گفته کلهم ثقة؟ جوابش این است که شاید فرض شده که یک حدیث با چند واسطه رسیده است به ما، إذا سمعت من اصحابک الحدیث و کلهم ثقة، یعنی اگر یک حدیثی چند تا راوی داشت عن حریز عن زراره عن الامام همه سلسله روات این سند ثقه باشند. خب جناب آقای صدر اگر بنا بود نظر داشت به خبرین متعارضین چرا فرمود إذا سمعت من اصحابک الحدیث؟ بفرماید إذا سمعت من اصحابک حدیثین مختلفین.

این هم مطرح شده است که گفته اند موسع علیک تناسب با حجیت خبر ثقه که وجوب عمل به خبر ثقه است ندارد، این موسع علیک با همان باب تعارض و تخییر بین المتعارضین سازگاری دارد.

این هم درست نیست. واقعا ما از باب توسعه است که داریم عمل می کنیم به خبر ثقه، والا باید تحصیل علم می کردیم باید احتیاط می کردیم.

سؤال وجواب: اگر جنبه الزام را ببینید که همه جا همینطور است مضیق است باید عمل کنید. در خبرین متعارضین هم باید به یکی از این دو خبر عمل کنید. درست است در خبرین متعارضین در انتخاب آزادید ولی در اصل عمل به احدهما اجبار دارید یا باید احتیاط کنید یا به یکی از دو خبر عمل کنید. منتهی شما می گوئید در حجیت خبر ثقه تعبیر به موسع علیک نمی کنند، اتفاقا برای اینکه بگویند تحصیل علم لازم نیست احتیاط لازم نیست یک تعبیر عرفی این است که بگویند شما آزادید به خبر ثقه عمل کنید، چون اصل در احکام تنجز احکام است، چون شبهه قبل الفحص است یا شبهه مقرون به علم اجمالی است. تنجز احکام که با این اخبار حاصل نشده، تنجز احکام با آن علم اجمالی کبیر حاصل شده، با آن شک قبل الفحص حاصل شده، خدا منت گذاشته بر ما اگر بتوانیم خبر ثقه را حجت کنیم که خبر ثقه حجت شده باعث توسعه بر ما شده است. والا تنجز احکام که از خبر ثقه نمی آید. بلکه تنجز احکام با آن علم اجمالی کبیر به وجود احکام در شریعت و با شک قبل الفحص می آید. ولذا تعبیر موسع علیک تعبیر عرفی خواهد بود.

به هر حال ما به نظرمان این روایت هم دلیل بر حجیت خبر ثقه است. تا حالا شد دو تا روایت.

این از طائفه اولی.

طائفه ثانیه

طائفه ثانیه اخباری هستند که ارجاع می دهند به یک اشخاص معین. ما مجموع این روایات را نوشتیم ولی اینجا نمی خوانیم به جزوه مراجعه کنید. اما گاهی به محمد بن مسلم ارجاع داد، ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی، گاهی به زراره ارجاع داد فرمود علیک بهذا الجالس، فیض المختار می گوید سألت اصحابنا عنه، این جالس کیست، فقالوا زرارة. یا گاهی امام ارجاع داد به حارث بن المغیرة النضری، اما لکم من مفزع اما لک من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث بن المغیرة النضری. گاهی ارجاع داده به عبدالعظیم حسنی، گاهی ارجاع داده به ابان بن تغلب، إنّ ابان بن تغلب قد روی عنی روایات کثیرة فما رواه لک عنی فاروه عنی. گاهی ارجاع داده به زکریا این آدم قمی، علی بن مسیب می گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم که شقتی بعیدة و لست اصل الیک فی کل وقت فعمّن آخذ معالم دینی؟ فقال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا. گاهی هم ارجاع داده به یونس بن عبدالرحمن، عبدالعزیز بن المهتدی به امام رضا می گوید که یابن رسول الله انی لا القاک فی کل وقت، أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم. مرحوم شیخ می فرماید از این روایت آدم می فهمد که ظاهر روایت این است که قبول خبر ثقه مفروغ عنه بوده برای راوی، سؤال از مصداق کرده است.

این طائفه ثانیه ارجاع می دهد به افراد معین از ثقات، آیا می شود از آن حجیت خبر ثقه را مطلقا فهمید غیر از این روایت اخیره که أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة؟ واقعا مشکل است. چرا؟ برای اینکه این افراد در درجه عالیه وثاقت بودند، احتمال قول به غیر علم در اینها شاید از نظر امام علیه السلام در حد صفر بود. محمد بن مسلم سخنی بگوید از روی ظن و گمان؟! حاشا وکلا. امام معاشرت کرده با اینها دیده اینها چنان دقیقند در سخن، نقاد سخن هستند احتمال اینکه با ظن و گمان سخنی بگویند در اینها نیست.

فقط می ماند احتمال سهو و نسیان. خب از این روایات استفاده می شود که در این طائفه ثانیه امام الغاء کرد احتمال خطاء و سهو را در این روات، گفت به احتمال خطاء اعتنا نکنید. اما از این طائفه ثانیه نمی شود استفاده کرد حجیت خبر مطلق ثقه را، خب مطلق ثقه حتی ممکن است گاهی دروغ هم بگوید، الجواد قد یکبو، الثقة قد یکذب، یا قد یقول بغیر علم، قد یعتمد علی الظن فی إخباره. ولی در مجموع ثقه است، این ثقه هایی که ما می گوئیم ثقه هستند خیلی هایشان همین هستند دیگر.

میان ثقه ما وثقه امام تفاوت از زمین تا آسمان است. اینها ثقه امام بودند، نمی شود الغاء خصوصیت کرد به مطلق ثقه.

علاوه ممکن است کسی اینجور بگوید که این روایات دارد روش عقلائی را بیان می کند، می خواهد مطمئن کند مردم را که احتمال کذب در این بزرگان نیست، تأیید می شوند. اما اگر شما رفتید از محمد بن مسلم سؤالی کردید، در شرائطی بود که احتمال معتدبه دادید که این سخنش از روی سهو است، ممکن است بگوئیم حتی این هم الغاء نشده است. این روایات یک روش عقلائی را بیان کرده است. آقا چه کسی را معرفی می کنید که به او اعتماد کنیم؟ امام می فرماید زراره. خب اعتماد در روش عقلاء این است دیگر، اعتماد که می کنند اگر احتمال عقلائی قابل توجه بدهند که طرف اشتباه کرده است دومرتبه سؤال می کنند. معلوم نیست که اصالة عدم الخطاء جاری کنند. در امور شخصیه شان که مردم اصالة عدم الخطاء جاری نمی کنند در اخبار دیگران، به صرف اینکه بگوید ایشان آدم مطمئنی است پولت را بده دست او، آیا پولشان را می دهند دست این؟ ولو ثقه بگوید، می گویند شاید اشتباه کرده است.

پس این طائفه ثانیه هم دلیل بر حجیت خبر ثقه نشد. یقع الکلام فی الطائفة الثالثة غدا انشاءالله.